

## نمایشنامه طنز « خود کرده را تدبیر نیست »

### اشخاص:

- ۱- آسیابان
- ۲- مرد مزاحم
- ۳- رهگذر اول
- ۴- رهگذر دوم

### متن نمایش نامه

(در یک آسیاب قدیمی، آسیابان مشغول کار است بعد از چمد لحظه مردی قوی هیکل وارد می شود. او بی آن که حرفی بزند می رود و در گوشه ای می نشیند. آسیابان ابتدا متوجه او نمی شود، ولی هنگامی که او را می بیند تعجب می کند و آرام به طرف او می رود.)

آسیابان: سلام.

مرد مزاحم: سلام.

آسیابان: تو از کجا آمدی؟

مرد مزاحم: (با لحنی که می خواهد از آسیابان تقلید کند) تو از کجا آمده ای؟

آسیابان: من از در آمده ام.

مرد مزاحم: من از در آمده ام.

آسیابان: اسم من "خودم است."

مرد مزاحم: اسم من "خودم است."

آسیابان: (به جلو صحنه می آید و با خود حرف می زند)

این دیگر کیست؟... هر چه می گویم، او هم تکرار می کند! (بر می گردد و با احتیاط مرد مزاحم را ورنانداز می کند. اما هنگامی که متوجه می شود مرد به او خیره شده است، به سرعت رویش را بر می گرداند).... عجب نگاهی دارد! نکند آدم خطرناکی باشد!... هر طور شده باید از دستش خلاص شوم.... (برمی گردد و با احتیاط دوباره به طرف مزاحم می رود. مرد هم بلند می شود و به تقلید از آسیابان به طرف او می رود. آسیابان می ایستد. مرد هم می ایستد.)...عجب!

آسیابان : نه بابا!...

مرد مزاحم : نه بابا!..

( آسیابان چند حرکت با سرو دست و پا انجام می دهد. مرد هم ادای او را در می آورد.)

آسیابان : که این طور!...

مرد مزاحم : که این طور!...

آسیابان : (با عصبانیت) مگر تو کارو زندگی نداری؟

مرد مزاحم : (با عصبانیت) مگر تو کارو زندگی نداری؟

و

.....